مژده شادی بزرگ

[^]و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر میبردند و در شب پاسبانی گلههای خویش میکردند. ^وناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. ^وفرشته ایشان را گفت: مترسید زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ^وکه امروز برای شما در شهر داود، نجات دهندهای که مسیح خداوند باشد متولد شد.



Good News of Great JoyBe for all the people. Luke 2:8-11

عیسی متولد شد

متى فصل ١ آيات ١٨-٢٥

Jesus Is Born

Matthew 1:18-25

خدایا، ممنون، برای عیسی



Thank You, God, for Jesus

مجوسیان عیسی را پرستش می کنند

متى فصل ٢ آيات ١-٢

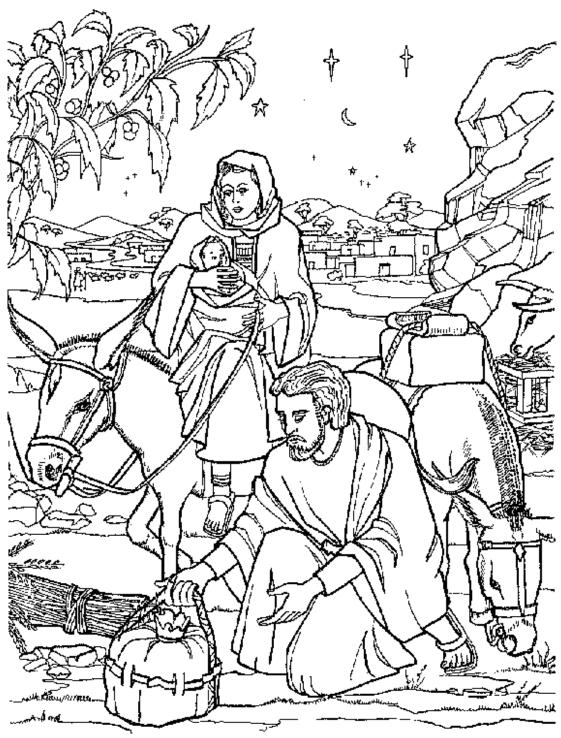


Wise Men Worship Jesus Matthew 2

From Thru-the-Bible Coloring Pages for Ages 4-8. ©1986,1988 Standard Publishing. Used by permission. Reproducible Coloring Books may be purchased from Standard Publishing, www.standardpub.com, 1-800-543-1301. Sermons4Kids.com

مریم، یوسف و بچه

متی فصل ۲ آیه ۱۳



Mary, Joseph and Baby

Matthew 2:13

ورود عيسي به اورشليم بر روي الاغ (عيد نخلها)



Jesus Rides into Jerusalem on a Donkey Matthew 21: 1-11

موعظه بچهها

عنوان: "ردای خود را در مقابل او بیاندازید" نقل از کتاب متی فصل ۲۱ آیه ۸

از میان مردم، عدهای رداهای خود را در مقابل او، روی جاده پهن میکردند و عدهای هم شاخههای درختان را بریده، جلوی او روی جاده می انداختند.

در فیلمها می بینیم که انسانها مثل سوپرمن، یک چیزی مشترک دارند، اگر گفتید آن چیست؟ آنها همه یک شنل دارند. آن شنل را برای خیلی چیزها استفاده میکنند. مثلاً برای جلوگیری از گلولهها، یا از سرما و یا از گرد و غبار، و حتی وقتی که باران میبارد آنها را خشک نگهمیدارد، و کمک میکند تا آنها مثل پرنده پرواز کنند. آیا تا به حال مثل سوپرمن بازی کرده اید که یک شنل به خود بیندازید و مثل او رفتار کنید؟ من وقتی بچه بودم سوپرمن می شدم و کارهای عظیمی با شنلم انجام می دادم.

در آن زمانی که عیسی مسیح زندگی میکرد، مردم یک چیزی می پوشیدند مانند شنل، اسم آن ردا بود، و ردا آنها را از گرد و غبار صحرا، گرما و سرما محافظت می کرد. امروز در درسمان می بینیم که درآن زمان مردم با ردایشان چه کارهای مهمی انجام میدادند.

و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: "در این قریهای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کرهاش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فیالفور آنها را خواهد فرستاد." و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود که "دختر صهیون را گویید اینک پادشاه تو نزد تو می آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ. پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد."

و وقتی که آنها به اورشلیم آمدند دیدند که یک جمعیت بزرگی آمده که به عیسی مسیح خوش آمد گویند. بعضی از آنها رداهای خود را در مقابل او بر روی جاده پهن کردند و عدهای هم شاخههای درختان نخل را بریده بودند و جلوی او روی جاده می انداختند. با مسیح مثل یک پادشاه برخورد می کردند. کلام میگوید که مردم از جلو و از پشت سر او حرکت می کردند. فریاد می زدند "خوش آمدی ای پسر داود پادشاه، هوشیانا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید. خدای بزرگ او را متبارک سازد."

مردم با عیسی مثل یک پادشاه رفتار کردند. امروز عیسی مسیح میخواهد پادشاه قلب شما باشد، و او میتواند باشد اگر به او اجازه دهید تا وارد قلبتان شده و بر زندگیتان سلطنت کند. شما هم ردای خود از روی احترام به او بر روی زمین بیاندازید و پادشاه خود را که با عشق آمده درود گویید.

این دعا را بکنیم: مسیح به زندگیهای ما بیا. به ما قلبی تازه ببخش و در قلبمان بمان. همانطور که به تو در اورشلیم خوش آمد گفتند، ما هم به تو خوش آمد می گوییم تا به قلبمان آیی. آمین.

Lay Your Cloak Before Him

Theme: The triumphal entry into Jerusalem. Palm Sunday, Year A Object: Palm Branches and a long piece of fabric to be worn like a cloak.

Scripture: A very large crowd spread their cloaks on the road, while others cut branches

From the trees and spread them on the road. Matthew 21:8 (NIV)

Many superheroes like Superman and Superwoman have something in common. Do you know what it is? Many of them wear a cape. Their cape has many uses. It can protect them from bullets. It can keep them warm when it is cold or it can keep them dry when it rains. It can help them fly through the air or leap tall buildings in a single bound. Have you ever pretended that you were Superman or Superwoman? When I was a child, I used to tie acape around my neck and pretend that I was Superman flying through the air. You probably have done that too.

In the day when Jesus lived, many people wore a garment called a cloak. It was a loose outer garment similar to a cape and, like the Superheroes' cape, it served many purposes. It provided them protection against the harsh winds and blowing sand in the desert. It also provided protection from the hot desert sun. In our Bible lesson today, we will see a very unusual way the people used their cloaks.

Jesus and his disciples were walking toward Jerusalem and had stopped near a small village called Bethphage. Jesus sent two of his disciples to go on ahead into the village. He told them that when they got there, they would find a donkey and her colt which they were to bring back to him. Of course the disciples were a bit concerned because they imagined that these animals might belong to someone who might not appreciate having their animals taken. Jesus simply told them, "Tell them that the Lord needs them and they will let you have them." So the disciples went into town and sure enough, there was a donkey and her colt. They grabbed them and as they were leaving, someone asked why they were taking the animals. They answered, "It is for the Lord." And the people let them take them just as Jesus had said they would. When they arrived back at the camp, the disciples took their cloaks and put them on the donkey to make a nice soft seat for Jesus. Jesus got on the donkey and headed toward Jerusalem.

When Jesus arrived in Jerusalem, a very large crowd gathered to welcome him. Some of them spread their cloaks on the road for Jesus to ride on, while others cut branches from the trees and spread them on the road. Why would they do that? They were treating Jesus like a king!

The Bible tells us that the crowds that went ahead of him and those that followed shouted: "Hosanna to the Son of David!" "Blessed is he who comes in the name of the Lord!" "Hosanna in the highest heaven!"

The people greeted Jesus as a King that day. Today, Jesus wants to be your King -- and he will be if you will allow him to come into your heart and rule over your life. Lay down your cloak to greet your King as he comes to you in love.

Jesus, come into our lives and create in us a new heart. May we excitedly welcome you just as those that awaited your arrival in Jerusalem did. Thank you for being here with us. We praise you Lord! Amen.

Sermon written by Josh Martin

او اینجا نیست، او برخاسته



"He is not here, He is Risen!"

Copyright © <u>Calvary Chapel</u> Used by Permission. <u>Sermons4Kids.com</u> TITLE: Surprise! (He Is Not Here, He Has Risen)

THEME: The resurrection. Easter Morning, Year A

OBJECT: A toy Jack in the Box.

SCRIPTURE: The angel said to the women, "Do not be afraid, for I know that you are looking for Jesus, who was crucified. He is not here; he has risen, just as he said. Come and see the place where he lay. Matthew 28:5-6 (NIV)

Do you enjoy surprises? I do! I have a surprise for you this morning. (Bring out the Jack in the Box toy and start to turn the handle. Act surprised when "Jack" pops up.) When I was a child, one of my favorite toys was a Jack in the Box. I can remember sitting for hours, turning the handle, and waiting for the moment when the lid would open and Jack would pop out. Even though I should have known what was going to happen, I was always surprised to see "Jack" pop out of the box.

This Jack in the Box reminds me of a story in the Bible -- a story about a very special surprise.

Early in the morning, on the first Sunday after Jesus had been crucified, two women went to the tomb where Jesus had been buried. When they arrived, there was a great earthquake as an angel came down and rolled away the stone that covered the entrance to the tomb. When the guards saw the angel and the open grave, they began to shake in their boots and fainted dead away!

Then the angel spoke to the women. "Don't be afraid!" he said. "I know you are looking for Jesus. He isn't here! He is risen from the dead, just as he said he would. Come, see where his body was lying. Now, go and tell his disciples that he has risen from the dead."

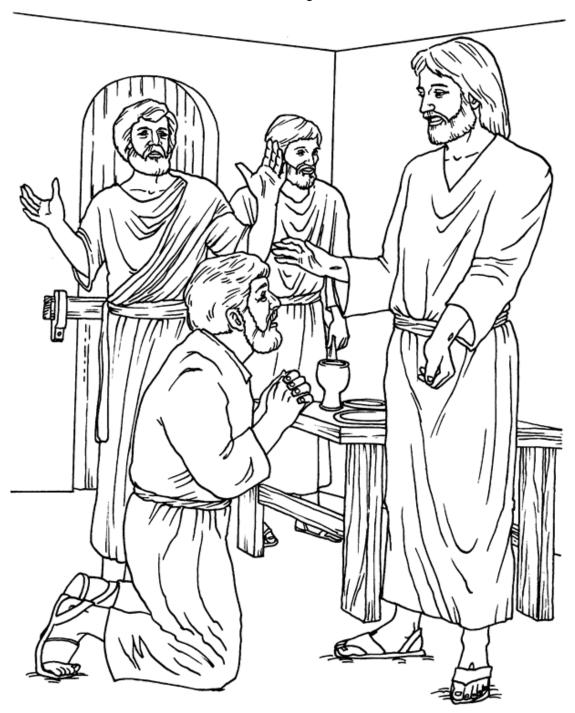
The women ran quickly from the tomb. They were very frightened but also filled with great joy as they rushed to give the disciples the message. As they went, they met Jesus and ran to him. They fell at the feet of Jesus and worshiped him. Jesus said to them, "Don't be afraid! Go and tell my brothers to go to Galilee, and I'll meet them there."

Some surprises, like this Jack in the Box, make us happy, but the best reason we have to be happy this morning is that the grave is empty, Jesus is alive, and he loves us very much! That is what we celebrate today!

Dear Father, we praise you! Jesus has risen -- just as he said he would! Amen.

عیسی میان شاگردان ظاهر شد

يوحنا فصل ۲۰ آيات ۲۵-۲۵



Jesus Appears to His Disciples

John 20:24-25

حاضر و غایب کردن

عنوان: شک کردن توما احتیاج به: یک کاغذ حاضر و غایب آیه از کلام: یوحنا فصل ۲۰ آیات ۲۵-۲۵

"توما" معروف به "دوقلو" که یکی از دوازده شاگرد مسیح بود، آن شب در آن جمع نبود. پس وقتی به او گفتند که خداوند را دیدهاند، جواب داد: "من که باور نمی کنم. تا خودم زخم میخهای صلیب را در دستهای او نبینم و انگشتانم را در آنها نگذارم و به پهلوی زخمیاش دست نزنم، باور نمیکنم که او زنده شده است."

اولین کاری که یک معلم صبح انجام میدهد چیست؟ بیشتر وقتها حاظر و غایب کردن بچهها هست. معلم بچها را یک به یک صدا میزند که بفهمد کی به مدرسه آمده است. و اگر شاگردی غایب باشد معلم اسمش را در دفتر حاضر وغایب مینویسد. روز بعد، معلم به آن شاگرد میگوید چه درسهایی روز قبل درس داده شده.

این عمل خیلی شبیه به این درس کلام امروز ما است. آن روز یکشنبه بعد از آن که مسیح به صلیب کشیده شده بود، شاگردانش در یک خانهای که درش بسته بود جمع شده بودند چون میترسیدند، که دشمنان مسیح آنها را بکشند. کلام خداوند به ما میگوید با وجود اینکه درها قفل بودند ولی عیسی مسیح آمده و در کنار آنها ظاهر شد. شاگردان از دیدن عیسی خیلی خوشهال شدند.

یکی از شاگردان که اسمش توما بود آن روز در جمع آنها نبود و عیسی را ندید که در میان شاگردان ظاهر شد. نمیدانیم که چرا توما آنجا نبود، ولی روز بعد شاگردان به او گفتند که وقتی اوغایب بود مسیح را دیدند آنها گفتند: "ما مسیح را دیدیم او زنده است!" ولی توما آنها را باور نکرد و گفت: "تا خودم زخم میخهای صلیب را در دستهای او نبینم وانگشتانم را درآنها نگذارم و به پهلوی زخمی اش دست نزنم، باور نمی کنم که او زنده شده است."

هفته بعد، دوباره تمام شاگردان دور هم در آن خانه جمع بودند و اینبار توما در میان آنها بود. و دوباره همان واقعه پیش آمد. با اینکه درها قفل بودند، مسیح در میان آنها دوباره ظاهر شد. او به توما برگشت و گفت: "دستهایم را ببین؛ انگشتهایت را بگذار بر زخمهای من. و دستت را بلند کن و بگذار در پهلوی من. بیش از این بی ایمان نباش. ایمان داشته باش."

آنگاه توما گفت: "ای خداوند من، ای خدای من."

یکی از وعدههای عیسی مسیح این بود که اگر دو یا سه نفر دور هم جمع شوند و به نام او دعا کنند، مسیح با آنها خواهد بود. هر هفته ما در کلیسا جمع میشویم و او را عبادت و شکرگزاری میکنیم.

خوب وقتی که ما به کلیسا نمی آیم چی از دست میدهیم؟ همان چیزی که توما از دست داد: فرصت با مسیح بودن! عیسی عزیز، ما امروز اینجا آمدهایم و دور هم به نام تو جمع شدهایم، برای اینکه میخواهیم با تو باشیم. آمدهایم که نام تو را جلال دهیم و تو را عبادت کنیم. آمین

Theme: Doubting Thomas - 2nd Sunday of Easter, Year A

Object: A class roll book similar to ones used at school, or roll sheet.

Scripture: Now Thomas (called Didymus), one of the Twelve, was not with the disciples when Jesus came. So the other disciples told him, "We have seen the Lord!" John 20:24-25 (NIV)

What is the first thing a teacher does at the beginning of the school day? I don't know about your teacher, but the very first thing many teachers do each day is to check the roll. The teacher opens the roll book and begins to call out the names... Johnny, Susie, Mary, James. As the student's names are called, they raise their hand and answer, "Here!" If the teacher calls Caleb's name and he is not there, the teacher marks in the roll book that he was absent. Why is it important for the teacher to know that Caleb is absent? It is important because he needs to be told what he missed when was absent.

That's similar to something that happened in our Bible lesson today. It was the Sunday after Jesus was crucified and his disciples had gathered together in a locked room. They were together in that locked room because they were afraid. They were afraid of what Jesus' enemies might do to them. The Bible tells us that, even though the doors were locked, Jesus came in and stood there with his disciples. When the disciples saw Jesus, they were very happy.

One of the disciples, whose name was Thomas, was not there with the others in that room when Jesus appeared to them. I don't know why Thomas wasn't there. Perhaps he was sick, or maybe he just decided to stay at home that day. The next time the other disciples saw Thomas, they told him what he had missed when he was absent. They said, "We have seen Jesus. He is alive!" Thomas didn't believe them. He said, "Unless I see the nail marks in his hands and put my finger where the nails were, and put my hand into his side, I will not believe it,"

The next week the disciples were in the house again, and this time Thomas was with them. The very same thing happened again. Even though the doors were locked, Jesus came and stood among his disciples. He turned to Thomas and said, "See my hands; put your fingers here. Reach out your hand and put it into my side. Stop doubting and believe."

Thomas didn't need to touch the wounds where the nails had been or put his hand into his side. He fell on his knees before Jesus and said, "My Lord and my God!"

One of the great promises Jesus made was when he said, "Where two or three gather in my name, I am there with them." Each week we come together in the name of Jesus to worship and to praise him. So, what do we miss out on if we are absent? We miss out on the same thing that Thomas missed out on when he was absent -- the chance to be with Jesus!

Dear Jesus, we have come into this house and gathered in your name today because we want to be with you. We have come to worship and praise your name. Amen.

خدایا، تو شگفت انگیزی



God, you are awesome!

در راه عموآس

لوقا فصل ۲۶ آیات ۳۰–۳۱



On The Road to Emmaus

Luke 24:30-31



برای ۱۵ ثانیه. چشمتان را ببندید. چه چیزی در ذهنتان میبینید.

به چهار نقطه وسط این عکس خیره شوید



Stare at the four black dots in the center of this picture for about 15 seconds. Close your eyes and keep them closed until an image appears.

در راه عموآس

مطلب: عیسی مسیح خود را به شاگردان آشکارکرد احتیاج به: آن تصویر سیاه و سفید عیسی مسیح عبارت از کتاب مقدس: و چون با ایشان نشسته بود، نان راگرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد. که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد. لوقا فصل ۲۶ آیات ۳۰–۳۳

امروز برای هر کدام از شما یک عکس دارم. (آن عکس سیاه و سفید را به بچه ها بدهید) بچهها به آن چهار تا نقطه که وسط عکس است برای ۱۵ دقیقه خیره شوید. خوب حالا چشمهایتان را ببندید. چه میبینید؟ چند نفر از شما صورت عیسی مسیح را دیدید؟ اگر ندیدید میتوانید دوباره امتحان کنید.

امروز درس کلام ما یک داستان شگفتانگیز است که راجع به یک روزی است که مسیح با تعدادی از پیروانش راه رفت و صحبت کرد، ولی آنها او را حتی نشناختند. الآن برایتان تعریف میکنم که چی پیش آمد.....

بعد از اینکه عیسی مصلوب شد و از مرگ برخاست و از قبر بیرون آمد، دو تا از پیروانش در جادهای که میرفت به شهری به اسم عموآس، راه میرفتند. آنها خیلی غمگین بودند، با هم درباره اینکه چه به مسیح آمده بود صحبت میکردند، ناگهان عیسی به شاگردان ملحق شد و با آنها راه رفت ولی آنها آگاه نبودند که او چه کسی هست، چونکه خداوند نخواست که آنها او را بشناسند. عیسی به آنها گفت: "شما سخت مشغول گفتگو هستید، درباره چه چیزی صحبت میکنید؟"

یکی از آنها جواب داد: "شما در این شهر باید تنها کسی باشید که از وقایع چند روز اخیر بیخبر ماندهاید. آنها وقایع عیسی مسیح را برایش تعریف کردند که او به صلیب کشیده شد او را در قبر گذاشتند و وقتی که آن زنها به سر قبر رفته بودند، قبر را خالی دیدند.

ما شنیدهایم که او زنده است. ولی او را ما ندیده ایم. آنگه عیسی مسیح به ایشان فرمود: "چقدر شما نادان هستید! چرا آنقدر برایتان دشوار است که به سخنان انبیا ایمان بیاورید؟ آیا ایشان به روشنی پیشگوی نکردهاند که مسیح پیش از آنکه به عزت و جلال خود برسد، میبایست تمام این زحمات را ببیند؟" سپس تمام پیشگویهایی که درباره خودش در تورات موسی و کتابهای سایره انبیاء آمده بود، برای آنها شرح داد. در این هنگام به دهکده عموآس و پایان سفرشان رسیدند و شاگردان از عیسی خواستند که با آنها شب را بماند پس عیسی به خانه آنها رفت.

وقتی بر سر سفره نشستند، عیسی نان را برداشت و شکرگزاری نموده به هر یک تکهای داد. ناگهان چشمانشان باز شد و او را شناختند! همان لحظه عیسی ناپدید شد. آنگاه آنها آنقدر از دیدن مسیح خوشحال شدند و به اورشلیم بازگشتند که به دیگران بگویند که مسیح را دیدند.

شما نیز میخواهید مسیح را ببینید؟ کلام خدا میگوید: "ولی اگر شما دوباره شروع به طلبیدن خداوند، خدایتان کنید، زمانی او را خواهید یافت که با تمام دل و جانتان او را طلبیده باشید."

شاید او خودش را به همان صورتی که به شاگردانش نشان داد به شما هم نشان بدهد. ولی اگر در خداوند امین بمانید، او خودش را به شما آشکار میسازد.

خداوندا، چشمان قلب ما را بگشا تا تو را ببینیم

آمين

On The Road To Emmaus

THEME: Jesus reveals himself to his followers. (Third Sunday of Easter)

OBJECT: Image of Jesus graphic. (At the bottom of this sermon is a link to a page that you can print and make a copy of the graphic for each child.) You could also use a stereogram or one of those plaques that you stare at until the name of Jesus appears.

SCRIPTURE: When he was at the table with them, he took bread, gave thanks, broke it and began to give it to them. Then their eyes were opened and they recognized him, and he disappeared from their sight. Luke 24:30-31 (NIV)

This morning I have a picture for each of you. (Give a picture to each child) I want you to stare at the four small dots right in the middle of the picture. Concentrate and stare at the dots while I count to fifteen, then close your eyes. When you close your eyes, a white spot will appear and there may be a picture inside of that white spot. Let's try it and see what happens. Are you ready? Okay, concentrate! One, two, three....... (to fifteen) Now, close your eyes and keep them closed. Do you see anything? You may open your eyes now. How many of you saw the face of Jesus? Some people have a little trouble seeing it at first, so if at first you don't see the face of Jesus, keep trying and eventually you will see his face.

Our Bible lesson today tells an amazing story about a day when Jesus walked and talked with some of his followers, but they didn't even recognize him. Here is what happened.

After Jesus was crucified and risen from the grave, two of his followers were walking on the road that led to a town called Emmaus. They were sad and were talking about what had happened to Jesus. Suddenly, Jesus joined the disciples and walked along with them, but they did not know who he was because God kept them from recognizing him.

"You seem to be having a very serious discussion. What are you talking about?" Jesus asked them.

One of the men answered, "You must be the only person in Jerusalem that doesn't know what has happened the past few days," Then they told them about how Jesus had been crucified, and buried, and that some women had gone to his tomb, but the tomb was empty. "We have heard that he is alive," they said, "but we have not seen him."

"Do you find it so difficult to believe what was written by the prophets in the Scripture?" Jesus asked. "It was predicted by the prophets that the Messiah would have to suffer all these things before entering his time of glory." Then Jesus quoted passages from the writings of the prophets, explaining what the Scriptures said about himself.

By this time, they had come to Emmaus and the disciples invited Jesus to stay with them since it was getting too late in the day to travel. So Jesus stayed with them and when they sat down to eat, Jesus took the bread and blessed it, broke it, and gave it to them. Suddenly, their eyes were opened and they saw that it was Jesus. Then just as quickly as he had appeared to them, Jesus disappeared.

They were so happy and excited to have seen Jesus that they ran back to Jerusalem to tell the others that they had seen Jesus.

Do you want to see Jesus? The Bible says, "You will find him if you look for him with all your heart and with all your soul." (Deuteronomy 4:29) Oh, he may not appear to you in the same way he did to the disciples in our story, but If you study God's Word and seek him with all your heart, he will reveal himself to you.

Dear Lord, open our eyes, we want to see Jesus! Amen.

عیسی همه را دوست دارد

اعمال رسولان فصل ۱۰ آیات ۳۲-۳۳، ۲۳



Jesus loves everyone.

Acts 10:34-36, 43

کودکان جهان

موضوع: خدا طرفداری شخص بخصوصی را هیچگاه نمیکند، شما هم نکنید.

لوازم: یک ظرف شیشهای و چند تخم مرغ قهوهای و سفید. اگر میخواهید بعضی از تخم مرغها را با ماژیک به این صورت رنگ کنید که: بعضی موی زرد و چشمهای آبی داشته باشند؛ بعضی موی سیاه و چشمهای قهوهای؛ و بعضی هم موهای قرمز و چشمهای سبز.

آیه از کتاب مقدس: پطرس زبان را گشوده، گفت: "فی الحقیقت یافته ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد. کلامی را که نزد، بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می داد،" ... "و جمیع انبیا بر او شهادت می دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد." (امثال ۲۱:۱۰-۳۵، ۲۳)

آیا تخم مرغ دوست دارید؟ به راههای مختلفی میشود تخم مرغ را درست کرد ... تخم مرغ آب پز، نیمرو، و غیره. شما میتوانید املت و یا به شکل بوریتو برای صبحانه درست کنید. می توانید آنها را فقط با خود بخورید و یا با چیزهای دیگر مثل مرغ، و یا ماهی تونا قاطی کنید که باهاش ساندویچ درست کنید. تخم مرغ همینطور برای درست کردن چیزهای لذت بخش مثل بیسکویت و یا شیرینیهای مختلف استفاده می شود.

آیا میدانستید که بعضی از تخم مرغها سفید و بعضی قهوهای رنگ هستند؟ آیا تا به حال از خود پرسیدهاید چرا؟ جواب این سؤال خیلی ساده است. مرغهای سفید تخم سفید میگذارند. آیا بین تخم مرغ سفید و یا قهوهای تفاوتی وجود دارد؟ البته، تخم مرغ سفید، سفید است و تخم مرغ قهوهای، قهوهای.

ممکن است از خود بپرسید، "پس درون تخم مرغ چطور؟" بیایید این موضوع را با هم مطالعه کنیم. (یک تخم مرغ سفید و یک تخم مرغ قهوهای را درون ظرف شیشهای بشکنید.) آیا تفاوتی بین آنها میبینید؟ خیر، از درون هر دو یک جور هستند. هیچگونه تفاوتی بینشان از درون وجود ندارد. همچنین میتوان خواند که رنگ تخم مرغ هیچ اثری بر روی کیفیت، ارزش تغذیهای، و یا مزهٔ آن ندارد. از درون، هر دو یک جور هستند.

شما بدانید که، برای مردم هم همین بابت صحت دارد. بعضی از انسانها پوست سفید و روشنی دارند و چشمهای آبی رنگ. بعضیها هم پوست تیره و مو و چشمهای قهوهای رنگ دارند. از بیرون انسانها ممکن است که تفاوتی بینشان ببینید ولی از درون آنها یک جور هستند.

پطرس یکی از شاگردان عیسی مسیح بود. او یک یهودی بود که اعتقاد به این داشت که مسیح فقط برای یهودیان آمده بود. خدا به پطرس در یک رویا نشان داد که همهٔ انسانها را او آفرید و خدا عاشق تمامی آنهاست و آنها را یکسان دوست دارد. بعد از آن رویا، پطرس فرمود: "حال من فهمیدم که خدا طرفداری شخص بخصوصی را هیچگاه نمیکند. او انسانها را از بین تمامی ملتها میپذیرد، اگر آنها خدا ترس و درست کار باشند." بعلاوه، خدا به پطرس نشان داد که او باید به همگی مژدهٔ مسیح را برساند و به ایشان بشارت دهد که مسیح مالک و شاهزاده است و هر که به او ایمان آورد گناهان ایشان بخشیده خواهد شد.

اگر سرودها برای عیسی مسیح میخوانیم آیا به آن سرودها اعتقاد دارید؟ آیا آنچه را که میخوانید و به زبان میآورید را با دیگر دوستان و دیگر بچهها عمل میکنید؟ امیدوارم که بکنید!

دعا: خدای آسمانی، کمکمان کن تا بتوانیم دیگران را آنطور که تو دوست میداری ما هم دوست بداریم، بدون تفاوت گذاشتن بین آنها. کمک کن تا بتوانیم مژدهٔ عیسی مسیح را به دیگران بشارت دهیم تا هر که به او ایمان آورد گناهانش آمرزیده شود. به نام عیسی مسیح دعا میکنیم. آمین!

TITLE: All the Children of the World

THEME: God does not show partiality. 1st Sunday after Epiphany. Yr. A

OBJECT: A clear glass bowl and some brown eggs and white eggs. If you wish, use markers to decorate some eggs to look like people -- some with yellow hair and blue eyes, black hair and brown eyes, red hair and green eyes.

SCRIPTURE: Then Peter began to speak: "I now realize how true it is that God does not show favoritism but accepts men from every nation who fear him and do what is right. You know the message God sent to the people of Israel, telling the good news of peace through Jesus Christ, who is Lord of all. All the prophets testify about him that everyone who believes in him receives forgiveness of sins through his name."

Acts 10:34-36, 43 (NIV)

Do you like eggs? There are so many different ways to fix eggs -- fried, scrambled, or hard boiled. You can make an omelet or a breakfast burrito. You can eat them by themselves or mix them with chicken or tuna to make sandwiches. Eggs are also used to make delicious treats such as cookies, cakes, and pies.

Did you know that some eggs are white and some eggs are brown? Have you ever wondered why? Well the answer is quite simple. White chickens lay white eggs and reddish brown chickens lay brown eggs. Is there any difference in white eggs and brown eggs? Well, yes, white eggs are white and brown eggs are brown.

"What about the inside?" you may ask. Well, let's see. (break a brown egg and a white egg in to the clear glass bowl.) Can you see any difference? No, on the inside they look just the same. I also read that the color of the shell has nothing to do with an egg's quality, nutritional value, or flavor. On the inside, all eggs are the same.

You know, that is true of people too. Some people may be light-skinned and have blond hair and blue eyes. Others may be dark-skinned and have brown hair and brown eyes. On the outside, they may look different, but on the inside they are the same.

Simon Peter was one of Jesus' disciples. He was a Jew and he believed that God sent Jesus only to the Jews. God gave Peter a vision that showed him that He created all people and that He loved them all the same. After God showed him that, Peter said, "I now realize that God does not show partiality. He accepts people from every nation who fear him and do what is right." God also showed Peter that he must "tell the good news that Jesus is the Lord of all and that everyone who believes in him will be forgiven of their sins".

Sometimes we sing "Jesus Loves the Little Children".

Jesus loves the little children.

All the children of the world.

Red, brown, yellow, black and white

They are precious in his site.

Jesus loves the little children of the world.

We sing the song, but do we believe it? Do we show it in the way that we treat other children? I hope so!

Heavenly Father, help us to love others as you do -- without partiality. Help us to tell the good news that Jesus is Lord of all and that all who believe in him have forgiveness in his name. Amen.

با دوستانمان از عیسی مسیح سخن بگوییم

يوحنا فصل ١ آيات ٣٢، ٣٤



Sharing the Good News with others
John 1:32, 34

خبر از شاهد عینی خدا

موضوع: مژده مسیح را با دیگران در میان بگذاریم لوازم: میکروفن (برای وانمود کردن اینکه یک خبرنگار هستید)

آیه از کتاب مقدس: "پس یحیی شهادت داده ، گفت: روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده ، بر او قرار گرفت. و من او را نشناختم ، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می دهد. و من دیده شهادت می دهم که این است پسر خدا."

برای ما خیلی مهم است که بدانیم در دنیا چه میگذرد. درست نیست؟ یکی از بهترین راهها برای این بابت این است که اخبار را از رسانههای گروهی مثل تلویزیون دریافت کنیم. در بعضی مواقع میبینیم که خبرنگاری در یک محل، اخبار زنده را گزارش میدهد و حتی از خبرنگاری به خبرنگار دیگری رفته تا همان خبر را از زوایای دیگر گزارش دهند. و این کار خیلی به درک و فهم آن خبر به ما کمک میکند. اینطور نیست؟

با وجود اینکه در زمان مسیح تلویزیون نبود، خبرهای شاهدان عینی خیلی مهم بودند. یک روز یحیی تعمید دهنده مسیح را دید که به جانب وی میآید. او به مردمی در اطراف وی ایستاده بودند گفت: اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد. این است آنکه من درباره او به شما گفتم. ندانستم که او مسیح است، اما وقتی که تعمیدش دادم، روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت. با دو چشمان خود دیدم و به شما میگویم که این است پسر خدا. وقتی که مردم خبر را از یک شاهد عینی، یعنی یحیی تعمید دهنده، شنیدند، به ایشان کمک کرد تا باورکنند که عیسی مسیح پسر خداست.

اغلب مردم به مسیح ایمان آوردهاند چون کسی به ایشان راجع به مسیح بشارت داده است. شاید والدین ایشان این بشارت را دادهاند و یا یک کشیش، یک معلم، و یا یک دوست. آنها یک شرح شاهد عینی، راجع به اینکه چطور مسیح به قلب ایشان آمد و زندگی ایشان را عوض کرد را بشارت دادهاند.

خدا میخواهد که ما ایمانداران همگی یک تیم شاهدان عینی تشکیل بدهیم و جزء این تیم باشیم. شما راجع به معنی مسیح در زندگیتان به مردم چه خواهید گفت؟ ممکن است بگوید، از وقتی که مسیح به قلب من وارد شد، غم تبدیل به شادی شد؛ شک به ایمان تبدیل شد و نگرانی، اظطراب و ترس به اطمینان خاطر. هر چه مسیح برای شما انجام داده به دیگران اعلام کنید تا دیگران هم به مسیح ایمان آورند.

پدر شکر میکنیم که پسر خود را فرستادی. کمک کن شاهدان خوبی برای مسیح باشیم تا دیگران هم به طرف او آیند تا از عشق او همانطور که ما از آن آگاهیم، آگاه شوند. آمین!!!

Title: God's Eye Witness News

Theme: Sharing the Good News with others. 2nd Sunday after Epiphany. Yr A

Object: A microphone to pretend you are a reporter.

Scripture: Then John gave this testimony: "I saw the Spirit come down from heaven as a dove and remain on him. I have seen and I testify that this is the Son of God." John 1:32,34 (NIV)

It is important for us to keep up with what is happening in the world, isn't it? One of the best ways to keep up is by watching the news on TV. A typical news broadcast may have several live, on-the-scene reports. The announcer might say something like, "Fire destroyed a downtown business today. Channel 13 Eye Witness News reporter, Marci Brown, is at the scene. Marci?" "Thank you, Bob. I am talking to Caleb Smith who witnessed the fire. Caleb, what can you tell us?" The eye witness will then tell exactly what he saw. It really helps us to understand what happened when we have an eye-witness report, doesn't it?

Even though there was no TV during the time that Jesus lived, eye-witness reports were still very important. One day John the Baptist saw Jesus coming toward him. He said to the people with him, "Look! There is the Lamb of God who takes away the sin of the world. He is the one I told you about. I didn't know he was the Messiah, but when I baptized him, I saw the Holy Spirit coming down from the heavens like a dove. It came down and landed right on his shoulder. I saw it with my own two eyes and I tell you, this is the Son of God." When the people heard John's eye-witness report, it helped them to understand and believe that Jesus was truly the Son of God.

Most people come to know about Jesus because someone else tells them about him. Perhaps it is their parents, a Sunday School teacher, a pastor, or a good friend. They give an eye-witness account how Jesus came into their heart and changed their life.

God wants all of us to be a part of his "Eye Witness News Team." What would you say about what Jesus means to you? Perhaps you would say, "Since Jesus came into my heart, sadness has turned to joy; doubt has turned to faith; worry has turned to trust; fear has turned to confidence." Whatever Jesus has done for you, tell others so they can know him too.

Dear Father, thank you for sending your Son. Help us to be witnesses so that others will come to know his love as we do. Amen.

24

من و تو با هم یکی هستیم

من فقط برای این شاگردان دعا نمی کنم؛ برای ایمانداران آینده نیز دعا می کنم که بوسیله شهادت ایشان به من ایمان خواهندآورد. برای تک تک ایشان دعا می کنم تا همه با هم یکدل و یکرای باشند، همانطور که ای پدر، من و تو با هم یکی هستیم؛ تا همچنانکه تو در منی، و من در تو ایشان نیز با ما یک باشند، تا از این راه مردم جهان ایمان آورند که تو مرا فرستادهای.

يوحنا فصل ١٧ آيات ٢٠-٢١



Standing Together as One

My prayer is not for them alone. I pray also for those who will believe in me through their message, that all of them may be one, Father, just as you are in me and I am in you.

John 17:20-21 (NIV)

من و تو با هم یکی هستیم

مطلب: عیسی مسیح برای شاگردانش دعا میکند

احتیاج به: یک دسته چوبهای کوچک که هر یکی تنها به راحتی شکسته میشوند ولی وقتی که با هم آنها را بگیریم آنها محکمتر هستند و سختر شکسته میشوند.

آیه از کتاب مقدس:به زودی من این جهان را گذاشته، نزد تو خواهم آمد، ولی ایشان همین جا میمانند. پس ای پدر مقدس، این شاگردان را که به دست من سپردهای، با توجهات پدرانهات حفظ فرما تا مانند من و تو با هم یکی باشند و هیچیک از ایشان از دست نروند.

کودکان، من احتیاج به یک نفر قوی دارم که به من کمک کند. چه کسی دوست دارد کمک کند؟ شما خیلی قدرتمند به نظر میرسید! آیا میتوانید این چوب را بشکنید؟ به به! شما خیلی قوی هستید. یک چوب به راحتی شکسته شود. حالا ببینیم آیا میتوانیم تمام چوبها را به راحتی بشکنیم؟ (در آن هنگام تمام دسته چوبها را به کودکان داده که آنها سعی کنند چوبها را بشکنند) چوبهایی که در آن دسته بود مثل همان چوبی بود که به راحتی شکست. ولی وقتی که همه با هم هستند خیلی سخت شکسته میشوند پس محکمتر هستند.

آن چوبها یک درس خوبی راجع به کلیسا به ما یاد میدهد. بعضی اوقات که به کلیسا فکر میکنیم، یک ساختمان به افکارمان می آید که برای عبادت به آنجا می رویم، ولی کلیسا یک ساختمان نیست. کلیسا از مردان، زنان، دختران و پسران تشکیل داده شده است. کسانی که ایمان به عیسی مسیح دارند و او را پیروی میکنند. مثل شما، من و تمام عزیزانی که اینجا هستند. جمع ما کلیسا را تشکیل میدهد.

تعدادی از مردم میگویند که مسیحی هستند ولی به کلیسا نمیروند. ولی ما به تنهایی شاید زیاد قدرتمند نباشیم و وقتی که شیطان میخواهد ما را به کار بد وسوسه کند آن وقت پایداری و مقاومت ما خیلی سخت میشود. ولی وقتی که با ایمانداران دیگر در مشارکت هستیم آنوقت همه ما منشاء توانایی و دلگرمی در مسیح برای همدیگر هستیم. و همگی با هم خیلی قویتر هستیم تا اینکه تنها باشیم.

یک روز عیسی مسیح به تنهایی میرود برای دعا. ایشان برای پیروانش دعا میکرد چون او میدانست که آنها میبایستی در این دنیا زندگی بکنند و شیطان آنها را وسوسه خواهد کرد. عیسی مسیح میدانست که اگر شاگردان همه یک دل دور هم جمع شوند و با هم یکی شوند آنها خیلی قویتر خواهند بود. پس مسیح دعا کرد و از پدر خواست که آنها را محافظت کند و به آنها کمک کند که درمسیح یک باشند همان جوری که او با پدر یک هست.

زمانی که شیطان شما را به کارهای نادرست وسوسه میکند، آنگاه این درس چوبها را بیاد آورید که در پیوستگی و با هم یک دل بودن قدرت بیشتری هست.

پدر به ما کمک کن که بتوانیم با یک دیگر یکدل باشیم همانطور که تو با مسیح یک هستی. آمین